

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در این بود که آیا مجهول المالک مثل لقطه احتیاج به فهم آثار لقطه را دارد؟ احتیاج به فحص دارد؟ یا نه آن در لقطه است که تعریف و به اصطلاح اینها می خواهد؟ در مجهول المالک از همان اول صدقه اش بدهد، مال مجهول المالک که پیشش باشد آن را صدقه بدهد، احتیاج به تعریف و فحص و اینها ندارد.

یا اصولا توی مجهول المالک اصلا حالا بر فرض هم صدقه را قبول نکردیم، برگردیم به قواعد کلیه. مثلا قواعد کلیه مالی که مال ما نیست به حاکم برگردانیم. یا جمع بکنیم به حاکم برگردانیم با اجازه حاکم صدقه بدهیم. بین دو تا عنوان بین عنوان تصدق و رجوع به حاکم جمع بکنیم.

یا جمع بکنیم در مجهول المالک بین مجموعه عناوین. یعنی مثل لقطه آن را تعریف بکنیم، بعد از اینکه مایوس شدیم، آن وقت به حاکم ارجاع بدهیم. بعد از اینکه به حاکم ارجاع دادیم، با اجازه حاکم صدقه بدهیم که جمیع عناوینی که در روایات و غیر روایات و اقوال آمده، انجام داده باشیم.

این حقیقت این بحث است البته عرض کردم فعلا عنوان تعریف را مطرح کرده است. در حقیقت بحث عام این است که در ما در مجهول المالک، غیر از لقطه، غیر از گمشده چه کار بکنیم؟

مرحوم شیخ و مرحوم استاد معتقدند عده ای از روایات هست که در مجهول المالک مطلق است. توش تعریف و اینها ندارد. یکی روایت علی بن میمون صائغ یا زرگر است که خبر این سوال می کرده که افراد مثلا طلا می آورند، ما برای اینها مثلا فرض کنید به قول ما النگو یا گوشواره یا گردنبند درست می کنیم. در وقت ساختن خواهی نخواهی یک مقدار ذره های طلا از آن می ریزد. با خاک و اینها مخلوط می شود. این را اصطلاحا می گفتند تراب به اصطلاح سائغ یا تراب طلا مثلا. ما اینها را چه کار بکنیم؟ یا تراب السواغین.

چون اینها مقدار کمی بودند و احتمالا شاید نکته فنی اش چیز دیگری هم بوده که حالا عرض می کنیم. عرض کردیم روایت علی بن میمون صائغ حالا غیر از اینکه خود علی بن میمون توثیق دارد یا ندارد، و توثیق رسمی که خودش ندارد علی بن میمون ولکن انصافش این

است که مجموعه شواهد نشان می دهد که اجمالا قابل اعتماد است، اجمالا آن قدر ضعیف نیست. یک شصت هفتاد درصد از حدیثش پیدا می شود. شغلش هم هست به قواعد هم می خورد خیلی مشکل ندارد.

و بحث دیگر راجع به سند است که دو تا سند دارد، بحث سوم راجع به متن است، هم مصدر و سندش دو تاست، هم متنش با هم کم و زیاد دارد. یک نکته توی یک مطلب آمده، یک نکته توی متن دیگر آمده، دیگر اینها را نمی خوانیم. ما الان هدفمان آن نکته است که امام (ع) البته اشاره می کنم نه اینکه نمی خوانیم. امام (ع) می فرماید این خاکش را می شود بفروشی و پولش را صدقه بدهی. نمی فرماید سوال بکن چه کسانی پیش تو طلا آوردند، ببین مال کیست؟ می شود امام (ع) این جور می فرمایند.

بعد این مرد هم چون معلوم است که ملاست می گوید خب تنها طلا نیست، گاهی ممکن است نقره باشد، گاهی ممکن است فلز دیگری باشد که یعنی مرادش این است که ربا پیش می آید. مثلا اگر نقره باشد ممکن است به نقره ای که بفروشیم یا به طلایی که بفروشیم کم و زیاد بشود. مثلا طلایی که در خاک هست، همه اش را با هم بریزند می شود مثلا پنج گرم، ما خاک را که می فروشیم به او به سه گرم می فروشیم. در صورتی که طلاهای ریزی که توش هست پنج گرم است، تا این تمیز بکند و فلان بکند و مرتب بکند و صاف بکند، همان چیزها برایش در می آید.

علی ای حال لذا سوال می کند که این توش گاهی فلزات دیگر هم هست، به طلا بفروشیم، ممکن است طلایش بیشتر یا کمتر باشد. به نقره بفروشیم نقره بیشتر یا کمتر باشد. امام (ع) می فرمایند بعه بطعام، یک چیزی بفروش که همه جمع، به گندم بفروش. اگر طلا باشد، نقره باشد، آهن باشد، چیز دیگری باشد یا قوت باشد، هر چه باشد، چون در مقابل به اصطلاح طعام است اشکال ندارد. در یکی دارد که بعه بطعام. این متن دوم دارد بعه بطعام.

آن وقت می گوید خیلی خب حالا فروختیم، پولش را چه کار کنم؟ امام (ع) می فرمایند تصدق به. محل شاهد همین است. تصدق به؛ یعنی بدون اینکه برو سوال بکن از افراد که مال کی بوده، رضایت آنها را جلب بکن، امام علیه السلام می فرمایند تصدق به بدون تعریف. این روایت این جور به آن تمسک شده است.

البته خیلی بعید می دانم روایت این جور باشد. یعنی بحث مجهول المالک توش باشد. چون در این متن دوم عرض کردم دو تا متن دارد. در متن دوم دارد که سئلت عن تراب الصواقین و انا نیعه یا انا، اگر عطف به تراب باشد انا بخوانیم. چون عطف به مفرد است، عطف به مفرد انا خوانده می شود. هر جا به تعبیر مفرد است انا است هر جا جمله است انا است.

و انا اگر واو استینافی باشد یا جمله بر جمله باشد، و انا نیعه یا و انا نیعه، هر دو درست است.

قال عما ان تستطيع عن تستحله من صاحبه، خیلی عجیب است. تعجب است آقای خویی متن دوم را هم آوردند، چطور شده حالا.

متن اول این توش ندارد. این که گفتم همه متن را نمی خوانیم حالا کمی... متن اول این را توش ندارد.

من کرارا عرض کردم این تعبیر را خوب دقت بکنید. اصولا علمای ما خیلی روی بحث متن وارد نشدند. حالا فرض کنید مثلا هم سیره

عملی شان فرض کنید مثلا وسائل خیلی کم اختلاف متن ها دارد. مثلا غالبا دارد روا مثله نحوه، گفتند اگر نحوه باشد یعنی می خواهد بگوید

یک نوع اختلافی هست، مثله مثلش است.

نه آنجایی که مثله است، مثله است و نه آنجایی که نحوه است نحوه است. غرض به هر حال و عرض کردیم اضافه بر این سیره عملی

مثلا مرحوم شیخ انصاری در اول بحث حجیت خبر واحد ایشان نوشتند که خبر از چند جهت بررسی بشود؛ یکی صدور، یکی جهت

صدور که تقیه و غیر تقیه و یکی هم دلالت. خب ایشان قاعدا باید قبل از دلالت متن هم می فرمودند.

اصولا در حوزه های ما روی متن کار زیادی نشده است. تسامح هم نیست. اشتباه نشود. بعضی خود من هم ممکن است گاهی تسامحا

بگویم، نه تسامح نیست. این مبنای فقهی است، مبنای علمی شان است. چون اینها غالبا به خبر روی شواهد و وثوق عمل کردند. حالا اگر

یک متنش یک جا کم دارد یک جا زیاد دارد، آنها بیشتر دنبال عمل و شواهد و قرائن و اینها بودند. نه اینکه مثلا متن حدیث سندش این

سند صحیح است، آن سند ضعیف است، به این متن صحیح عمل می کنیم، به آن... این نبوده، اصلا برنامه اصحاب نبوده است. الان

چرا، بعد از حجیت خبر بعد از بحث هایی که اخیرا شده از زمان علامه به بعد به اینکه خبر تعبدا حجت است، چرا این بحث را دارند. که

مثلا می گوید این متن این جور است، لذا اینها قبول نمی کنند. یا حتی اگر دو متن باشد، دو تا روایت می دانند.

و این عرض کردم یک چیز تازه ای نیست. صدوق این روایت را می گوید من جدد قبرا، تصریح می کند، مثلا در نسخه برقی این طور

است، در نسخه سعد این طور است، در نسخه صفار، اسم می برد. جدد و حدد و خدد، مثل اینکه چیز دیگر احتمال نمی شده و الا ذکر

می فرمودند.

بعد ایشان می گوید و الحق این است که تمام اینها کراحت دارد؛ چون بالاخره متن یکی است دیگر نمی شود که هر سه باشد. مگر علم

اجمالی مرادش باشد. و الا می گوید خب چون این همه بزرگان اصحابند، این هر سه حجت است و طبق آن باید بگویم هر سه.

در این روایت دارد که در این متن دوم قال عما تستطيع عن تستحله من صاحبه، امام (ع) می فرماید خیلی خب برو از صاحبش حلیت بطلب. قال قلت لا اذا خبرته اتهمني، اگر به او بگویم می گوید تو دزدی کردی، تو عمدا وقتی می خواستی این طلای من را فرض کن گوشواره درست بکنی، یا دستبند درست بکنی، النگو درست بکنی، یک مقدارش را بلند کردی، ریختی روی خاکها، عمدا این کار را کردی. اگر بخواهیم ما مقدس بازی در بیاوریم، استحلال حلیت بطلبیم برای ما مشکل درست می کند. لذا به ذهن من این جور می آید روایت را حمل بر مجهول المالک کردن خیلی مشکل است. دقت می کنید؟

وقتی می گوید مجهول المالک یعنی جایی که امکان ندارد. این معلوم می شود می شناسد مالک را. مشکل مجهول المالکی نیست. این در حقیقت نکته دیگری دارد و آن هم این است که متعارف این است که وقتی افراد مثلا طلایی را می برند برایشان دستبندی چیزی درست بکنند، در حقیقت اگر مقداری از آن ریخته باشد تراب السواغین، در حقیقت اعراض کرده مالک. نکته اش به نظرم اعراض مالک است نه نکته اش مجهول المالک است.

س: واقعا بداند اعراض می کند؟

ج: بداند خب می داند خب می داند که ریخته

س: ۱۰:۲۳

ج: چطور می شود؟ جلوی تراب السواغین جلویش است.

س: طلا را بده دو ساعت بعد بیا ببر

ج: خب معلوم است تراب دکان هایش واضح است اصلا کارش همین است. آن تراب جلویش هست، ریز ریز طلا برق می زند. مگر

اینکه خیلی عقلش کم باشد.

س: آقا اعراض با اتهمنی نمی سازد استاد

ج: بله آقا؟

س: اعراض با اتهمنی نمی سازد.

ج: پس باید این جور معنا بکنیم که اعراض کرده یا شبهه اعراض است دیگر. و الا اگر بگویند به او بگویم اتهم، خب یعنی معنایش این است که من مشکل مجهول المالک ندارم. این باید یک جور دیگر معنا بشود. مثلاً معنا بشود که اعراض دو جور است؛ یک اعراض شخصی، یک اعراض نوعی است. این اتهمی به این معنا.

یعنی عادتاً کسی که طلا را می آورد می بیند خاک هست توش طلا برق می زند، نمی آید بگویند آقا این طلاهای من که ریخته شده اینها را به من برگردان. یک نوع اعراض نوعی است.

آن وقت امام (ع) مع ذلک می فرماید با اینکه یعنی قطعی شاید نباشد اعراضش. با آن اتهم شاید نسازد. لذا امام (ع) بحث مجهول المالک توش نیست به هر حال. به ذهن من چون می گوید عما تستطيع عن تستحله من صاحبه

س: البته مجهول المالک هست قابلیت ایصال ندارد خب

ج: چرا ندارد؟

س: به عهده بگیرد متهم می شود

ج: خب فرض کنید می داند کیست بگذارد در یک دستمالی برود در خانه اش بریزد.

یا به او حلیت، چیز بکند، پول بدهد برای آنها. به او پول بدهد بگویند آقا خیلی خب تو حلال نمی کنی، این هم پول برای این خاکهای طلا که ریخته شده است. لذا من فکر می کنم نکته اش نکته مجهول المالکی نیست. نکته اش یک نوع استحلال عرفی است. یک نوع اعراض از ملکیت عرفی نه اینکه نوعی به اصطلاح نه عرفی. اشتباه کردم. نوعی نه شخصی. شخصی هم باشد که حلال است می تواند تصرف بکند.

لذا امام سلام الله علیه فرمودند به اینکه به هر حال چون واضح هم نیست استحلال کرده، واضح هم نیست که اعراض کرده، بنابراین تو برو صدقه بده. و لذا فرمود اما لک و اما له لاهله؛ اگر ملک توست یعنی اعراض کرده، این لک. اگر ملک تو نیست، یعنی اعراض نکرده، لاهله. این صدقه از طرف او حساب می شود. ظاهرش این طور است. ظاهرش این نیست که شما در مجهول المالک به اصطلاح نمی خواهید فحوص بکنید. به ذهن من این طور می آید.

از جمله روایاتی که اینجا آمده، آقای خویی نقل فرمودند، روایتی است ابی علی ابن راشد. چند بار اسم این مرد بزرگوار را بردیم که از اجلای اصحاب ماست. نه فقط ثقة و جلیل القدر و عظیم الشأن، خیلی مرد بزرگواری است. من در ضمن در عین حال دیروز تصادفاً این عبارت عبدالله بن حماد انصاری را که می خواندیم من شیوخ اصحابنا، دیشب در خانه داشتم فکر می کردم حالا یک جهت دیگر هم بود. خودم نه اینکه جایی دیدم. احتمال دادم که مرحوم نجاشی که نگفته ثقة، گفته من شیوخ اصحابنا، شاید نکته دیگری را می خواهد اثبات بکند. احتمال، البته احتمال می گوید احتمالش را بگیریم رویش کار بکنیم.

این احتمال اولاً من کرارا عرض کردم عده ای از بزرگان معتقدند که عبارات نجاشی راجع به افراد هر یک کدامش یک معنا دارد. مثلاً ثقة، یک معنا دارد؛ عین، وجه من وجوه اصحابنا، مسکون الی تصانیفه، این مسکون الی تصانیفه یک ارزش دیگر دارد. جلیل القدر فی اصحابنا، حالا هر کدام یکی.

من شیوخ اصحابنا شاید اشاره به این باشد که ایشان شیخ و اگر در کتابش از ضعاف هم روایت کرده باشد قبول بکنیم؛ چون شیخ من اصحابنا. اگر این مراد نجاشی باشد در این چون می گویم به ذهنم آمد حالا عرض می کنم. تا حالا هم در ذهنم نبود، این چند سال کار رجالی که ما کردیم اصلاً در ذهنم نبود. دیشب به ذهنم آمد. یک جریانی بود بعد به این منتقل شدم. گفتیم حالا بگوییم اگر ... آن وقت مثلاً در همین روایتی که دیروز خواندیم از علی بن ابی حمزه بود. می گوید به عبدالله بن حماد به چشم یک راوی نگاه کنید، راوی ثقة. به چشم یک شیخ. چون عرض کردم یکی از مسالکی که اصحاب ما داشتند، که حالا بنده سراپا تقصیر اسمش را گذاشتم منهج مشایخی یا تحلیل مشایخی، در مقابل تحلیل فهرستی و منهج فهرستی، و در مقابل منهج رجالی یا تحلیل رجالی، یکی هم مشایخی بود. به این معنا که اگر مطلبی را از کسی که عنوان شیخ بود، می گرفتند، قبول می کردند، ولو بعدش ضعیف بود. یعنی معیار را در قبول حدیث همان شیخ حدیث نگاه می کردند.

س: خب شیخ اینجا به چه معناست؟

ج: استادی که از او گرفتند. یعنی کسی است که یطلقى منه قبول. آن وقت این را ما اسمش را گذاشتیم منهج مشایخی در مقابل منهج رجالی یا در مقابل تحلیل رجالی. البته این زیر مجموعه منهج فهرستی می شود. اما این بوده بین اصحاب ما. اینکه نجاشی در ترجمه یکی، نمی دانم حالا در ترجمه ابن عیاش است یا ابو المفضل، می گوید کان صدیقاً لی و لوالدی سمعت منه الكثير الا ان رأیته اصحابنا، یضعفونه

و یغمضون علیه فتجنبة الروایة عنه الا بواسطة بینی و بینة؛ مرادش از این واسطه شیخ است. اگر یکی از شیوخ اصحاب از او نقل کند من قبول میکنم.

در این منهج بقیه شیخ را حساب نمی کردند. چرا؟ چون معتقد بودند وقتی ایشان شیخ است، شیخ به این معنا که يعتمد علیه در جرح و تعدیل و نقد و تنقیح و قبول و رد روایت، دیگر حتما ایشان آن قواعد را اعمال کرده ولو از ضعیف نقل کرده باشد.

عرض کردیم این

س: ۱۶:۲۰

ج: هان، این استثنائی که ابن ولید دارد شنیدید دیگر اسمش را استثناء ابن ولید از کتاب نوادر الحکمه، تمام موارد استثناء مشایخ صاحب کتاب هستند. بقیه سند را کاری ندارد ایشان. تمام موارد استثناء مشایخ صاحب کتاب هستند. یعنی گفته مثلا اگر فلانی نقل کرد، سهل بن زیاد نه، چرا؟ چون می دانسته سهل بن زیاد مطالبی که کتبی که، چون سهل راوی حدیث، این اصطلاح بنده است حالا راوی حدیث راوی اثر، میراث. راوی میراث یعنی راوی کتب اصحاب است. راوی حدیث یعنی خودش از امام (ع) شنیده است. این اصطلاح را حفظ کنید به درد می خورد.

سهل راوی حدیث نیست. راوی میراث است. چون مرحوم ابن الولید می داند در کتاب مثلا این نوادر الحکمه مثلا ۲۵ تا روایت از سهل است، سهل هم اینها را از فلان کتاب گرفته، این روایت مشکل دارد. لذا می گوید هر چه توش اولش سهل است بگذارید کنار. دقت کردید؟ و این خبرویت، راست هم هست، ابن ولید انصافا خبیر این صناعت است.

این را ما اسمش گذاشتیم منهج مشایخی. این دیشب به ذهنم آمد، گفتیم حالا فعلا بگوییم. مثلا در همین حدیث دیروز از علی بن ابی حمزه بود. این که نجاشی می گوید من شیوخ اصحابنا، خوب دقت کنید، در حقیقت هدفش این است؛ چون ایشان شیخ است، یطلقى حدیثه بالقبول، ولو از ضعیف نقل بکند، به خاطر شیخ نه وثاقت، وثاقت مال خودش است. شیخ یک خط بالاتر از وثاقت است. یعنی اگر از ضعیف هم نقل کرد یا از مصدر ضعیف نقل کرد یا از راوی ضعیف، باز هم یطلقى بالقبول. من احتمال می دهم دیشب به ذهنم آمد، خیلی عجیب است، اصلا حالا به ذهنم نیامده بود. حالا شاید ما بیش از چهل سال، نزدیک شاید پنجاه سال است روی حدیث کار می کنیم. ۱۵ - ۱۶ ساله بودیم ما کتاب خلاصه علامه را پیش آقای در مشهد در رجال می خواندیم. یا ۱۵ یا ۱۶ سال. نزدیک پنجاه سال است در حدیث، دیشب به ذهنم رسید که نکند مراد مرحوم نجاشی به خاطر همین حدیث بود؛ چون علی بن ابی حمزه بود. مراد مرحوم

نجاشی من شیوخ اصحابنا تعبیر به شیخ یعنی اضافه بر وثاقت یطلقى منه بالقبول، ولو بعدش ضعیف باشد. چون به اصطلاح گفت که کفانا مؤونه البحث. چون مؤونه بحث و تنقیح و تصحیح و قبول و رد و جرح و تعدیل، همه را به عهده شیخ می گذاشتند.

و لذا آقای خویی هم که بعد در کامل الزیارات برگشتند در آن ورقه ای که نوشتند، نوشتند حملا للفظ علی خلاف ظاهره، مراد خصوص مشایخش است. نه این حملا للفضل علی خلاف ظاهره نیست، ای کاش ایشان عنایت می فرمودند. سابقا هم چند بار توضیح دادیم.

این خودش یک منهج است.

س: یعنی هر چه نقل می کند به منزله وحی منزل است؟

ج: وحی منزل نه حجیت دیگر

س: همین دیگر یعنی قبول کنیم دیگر

ج: بله قبول می کنیم

س: نشد دیگر

ج: حجیت غیر از وحی منزل است

س: نه همین دیگر چرا حجت باشد

ج: حجت باشد دیگر؛ چون ایشان

س: اخذ به قول خبره است آقا چرا

ج: نه خبره نیست فقط، بالاتر از خبره، می خواهم بگویم...

س: اگر اباطیل را نقل کند باید قبول کنیم

ج: بله قبول می کردند.

چرا دیگر وقتی شیخ بود چرا. مثلا الان در کتاب کامل الزیارات از کتابی مال یک نفر بصراوی است به نام اصم، عبد الرحمن بن عبدالله

بصری، ایشان معروف به اصم، اصم نوشتند کذاب و وضاع و له کتاب المزار موضوع فلان، عده زیادی از روایت ها هم در همین کامل

الزیارات هست. چرا ایشان قبول می‌کرد؟ چون از مشایخ اجازه دادند. به قول ایشان اباطیل. از اباطیل هم آن طرفتر. چرا؟ چون مشایخ، عرض کردم یک منهجی بود. حالا بحث این که شما ما این منهج را قبول نداریم آن بحث دیگری است. آن بحث را بگذارید کنار

س: واضح البطلان است

ج: نه بابا، کجایش...

چون معتقد بودند که این مشایخ کاملاً مطلعند اسانید را مطلعند، نسخ را دیدند، مقابله کردند، تقوای الهی دارند، این مقدار شعور دارند که این اصم بصری کذاب است، این را مقایسه با بقیه روایت کردند. این را برداشتند نقل کردند. و اعلمو ان حدیثکم هذا دین فانظروا عمن تأخذون دینکم؛ حدیث که قصه به اصطلاح هزار و یک شب و قصه امیر ارسلان نامدار که نبود. احکام الهی بود، این طور نبود که مثلاً، می‌گویند این را ما با شواهد نگاه کردیم، لذا یطلقى منه بالقبول.

و لذا عرض کردیم مناہج را به طور کلی، به طور کلی سه منهج را می‌شود اسم ببریم. البته مناہج دیگر هم هست فعلاً آن که الان بین ما بیشتر است. یکی منهج رجالی است که الان در حوزه‌های ما هست. ابتدایش هم در شیعه از زمان علامه است. من این را کراراً گفتم، شواهد ما اصلاً نشان نمی‌دهد منهج رجالی پیش قدمای ما بوده است. حتی مثل فضل بن شاذان که کاملاً مسلط بر حدیث رجالی است، و در مصادر اهل سنت به کار می‌برده، در شیعه معلوم نیست ایشان به کار برده باشد، واضح نیست.

دو: منهج فهرستی بوده که روی مصادر کار می‌کردند. تمام هم‌تشان روی مصادر بوده است. حالا مصدر ممکن است مال استادش باشد. ممکن است استادش طریق به مصدر داشته باشد.

سه: منهج مشایخی. این خودش یک منهجی است.

و لذا عبارت کامل الزیارات را باید به یکی از دو معنا برگرداند. یا مشایخی یا فهرستی. این که بگوییم مراد کامل الزیارات تمام سند را توثیق کرده، این واقعیت ندارد. اصلاً آن زمان... مثلاً مرحوم صدوق می‌گوید و جمیع ما فیہ مستخرج من الکتب المشهور التي علیہ المعول و علیہ المرجع، تصریح می‌کند. این اصطلاحاً ما اسمش را گذاشتیم منهج فهرستی.

س: کامل الزیارات از عایشه روایت نقل کرده، چطور با مشایخ ما این را قبول بکنیم؟

ج: خب ببینید ایشان، مشایخ حتماً یک قرینه پیدا کرده دیگر، نه اینکه آورده که بگوید کذاب که تمام حرف‌هایش کذب نیست.

س: نه همین دیگر می‌گویم این روایت را چطور درست بکنیم؟

ج: اجازه بدهید، از عایشه بدتر هم... اولاً در کامل الزیارات می‌گوید مما ینتهی الیهم علیهم السلام. گفتند اگر روایت به اهل بیت (ع) نرسد، عبارت کامل الزیارات مقدمه شاملش نمی‌شود. اولاً این عبارت در مقدمه هست، و لذا هم بعضی آمدند به من گفتند که ما افرادی را در کامل الزیارات استخراج کردیم که آقای خویی اسم نبرده است. گفتم خب آنها سند منتهی می‌شود به ابو حریره و عبدالله بن عمر و همین عایشه که شما فرمودید. ایشان شرط می‌داند طبق آقای خویی نظرش این است و الا همان مقداری هم که آقای خویی استخراج می‌کردند سابقاً، احادیثی که منتهی به اهل بیت (ع) باید می‌شد. آن احادیثی که منتهی نیست یا کلمات غیر اهل بیت (ع) است یا چیزهای تاریخی است، آنها را آقای خویی استخراج نکردند. عقیده به آنها نداشتند چون می‌فرمودند مقدمه‌اش این طور است.

به هر حال ممکن است از مشایخ ما اعتقاد داشتند که این حدیث درست است، حالا بقیه حدیثش باطل است، این درست است. این مشکل ندارد.

به هر حال این نکته را هم عرض کردم برای اینکه به ذهن ما بود.

س: فقط از کلمه شیخ این مطلب در می‌آید؟ فقط با کلمه شیخ

ج: بله، چون عرض کردیم انصافش نجاشی خیلی دقیق است. این هم که گفتند مثلاً اگر گفت ثقة عین، عین یک چیز دارد، وجه من وجوه اصحابنا یک چیز دارد. عین یک نکته دارد، ثقة، مسکون لا تصانیفه، صحیح الحدیث، اینها، بله، جید التصانیف، اینها هر کدام دارای یک معنای خاص خودش است.

س: استاد این که اصحاب ما کتاب رجال داشتند نشان می‌دهد که بینشان بالاخره بوده این تحلیل که این کتاب را نوشتند

ج: تحلیل رجالی بوده خب. رجالی را با فهرستی قاطی کردند. اما این که رجالی به این معنا، یعنی رجالی هم می‌نوشتند باز می‌گفتند مثلاً کتابش چیست. خود اهل سنت هم عرض کردم با این کتب رجال دارند، همین کتاب تهذیب الکمال حالا چون سنی‌ها این کار را نکردند. همین تهذیب الکمال که یکی از کتب مفصل اهل سنت است، اگر بخواهیم همان اصطلاحات فهرستی ما را از این کتاب در بیاوریم، چایی که من دارم، قطور هم هست هر مجلدش، یازده جلد است. بخواهیم در بیاوریم شاید نصف جلدش فهرستی باشد. لکن جدا نکردند. چون کثرت روات داشتند جدا نکردند. ما جدا کردیم برای این جهت.

از جمله روایات خیلی خارج شدیم، روایتی است که مرحوم کلینی البته ایشان مصدرش را نقل نکردند، بلکه از کلینی است یا از کذا. این حدیث هم در این مصدری که آقای خوبی اشاره فرمودند موجود است، در این جایی که ایشان فرمودند. لکن صاحب وسائل در باب وقف هم آورده این را. ایشان اشاره به باب وقف نکردند و در آنجا هم هست، در باب وقف هم موجود است این حدیث.

عن ابی علی ابن راشد، عرض کردم ابو علی ابن راشد از بزرگان واجلای اصحاب است. تقریباً به اصطلاح مثل مرجعی در زمان ما بود؛ چون ائمه علیهم السلام امامین متأخرین حضرت هادی و حضرت عسکری علیهما السلام در سامرا تحت نظر بودند، حبس خانگی به اصطلاح و رابط بین شیعه عده‌ای بودند که در بغداد بودند. حتی شیعه اموالی که می‌آوردند به اینها می‌دادند، نامه‌ها را به اینها می‌دادند. یکی از اینها که از بزرگانشان هست، همین ابو علی ابن راشد است. حسن بن علی بن، علی بن راشد، ابو علی ابن راشد،

س: غیر از ابی راشد است ایشان؟

ج: نه یک حسن بن راشد دیگر داریم که آن کتاب آداب و... غیر از آن است.

س: نه آن که در سند همان حدیث اربعمائه هست، او نیست؟

ج: او هم حسن بن راشد است. او ابی علی نیست با این عنوان. این غیر از آن است.

س: او ضعیف است دیگر درست است؟

ج: توثیق نشده، عده‌ای هم قبول کردند. توثیق نشده است.

عن ابی علی ابن راشد، هر دویشان حسن بن راشد هستند. معروف شده که در کتب رجال ما سه نفر، یکی آن حسن بن راشدی که کتاب آداب، به قول شما حدیث اربعمائه است. یکی حسن بن راشد تفاوتی است که ضعیف است. من فکر می‌کنم اسم این حسن بن اسد باشد، راشد هم نیست اشتباه شده است. یکی هم این حسن بن راشد است که در زمان حضرت هادی و عسکری علیهما السلام وکیل حضرت است. من در یک کتابی دیدم، نمی‌دانم کجای دیدم، حالا اگر یادم رفته مصدرش همین مروج الذهب دیدم، نمی‌دانم کجا دیدم، کتاب تاریخی دیدم یا رجالی، به دستور خلیفه الان اسم آن خلیفه نانجیب هم در ذهنم نیست. سه نفر از بزرگان شیعه را در بغداد غرق کرد، یکی همین ایشان است. ختم له بالش ۳۹:۲۶

این اگر کتاب شهداء الفضیله باشد عادتاً باید اسمش را آورده باشد. اما یک جایی دیدم که ایشان را غرض دستور غرق در دجله دادند در بغداد. به هر حال ایشان فوق العاده بزرگوار و خیلی جلیل القدر است. فوق العاده جلیل القدر است. از این حرفها گذشته است. سئلت ابا الحسن، مراد از ابا الحسن حضرت هادی سلام الله علیه است؛ چون حضرت هادی و حضرت عسکری علیهما السلام. جعلت فداک اشتریت ارضا الی جنب ذیعتی، من یک ذیعه داشتم، ذیعه به اصطلاح شامل حتی ده چون یک ده به طور کامل ملک کسی بود، یا یک زمین بزرگ، زمینهای چند هکتاری. البته چون در بغداد بوده قاعدتاً ارض خراجی باید باشد، زمینهای خراجی بوده است، ظاهرش این طور است.

الی جنب ذیعتی، یک تکه زمین خریدم، مراد از زمین در اینجا خالی بوده، توش درخت و اینها نبوده است. بالفی درهم، دو هزار درهم پول دادم خریدم. فلما وفیت المال، مال را تماماً دادم. خود وفا در اصل لغت عربی به معنای تمام است. اوفوا بالعقود یعنی عقدی را قراردادی را که بستید تمام بکنید؛ یعنی فسخش نکنید تا آخر انجام بدهید.

خبرت ان الارض وقف، به من گفتند که این زمینی که گرفتید، الف و لام عهد ذکری است. ارضا، اشتریت ارض. فقال علیه السلام لا يجوز شراء الوقف، وقف نمی شود خریده بشود. و لا تدخل القلة فی المالک، البته این که فرمودند لا يجوز شراء الوقف، این شراء اگر ارض خراجی باشد، مراد از شراء در اینجا، عین زمین، چون عین زمین خراجی قابل خرید و فروش نبوده است. به اصطلاح امروزی ما در اختیارش باشد.

و لا تدخل قلة فی مالک وادفعها الی من وقف علیه، بدهد به آن آقایی که وقف شده است.

قلت لا اعرف لها ربا، قال تصدق بقلتها؛ این تصدق بقلتها شاهد است که ارض خراجی بوده است. این چون ملک نبوده، زمین ملک نبوده، و الا می گفته زمین را به مقدار قیمتش بده، ملک تو بشود. ظاهراً تصدق بقلتها هم شاهد بر این است که ارض خراجی است، در خود عراق بوده.

لا اعرف لها ربا، به این روایت تمسک شده که می شود به اصطلاح صدقه داد بدون فحص. فکر نمی کنم. خیلی عجیب است. چون می گوید لا اعرف لها ربا. اگر ما بگوییم فحص واجب است این مثلاً ببینید وقتی می خواهد بگوید لا اعرف لها ربا، لا اعرف واقعی نه لا اعرف ظاهری. لا اعرف واقعی به این است که فحص بکند پیدا نکند. چون به قول متعارف ما بعید نیست که این عدم المعرفة از قبیل کلی

مشکک باشد، درجات داشته باشد. یک روز سوال کرد، دو روز سوال کرد، یک دفعه نه لا اعرف است، واقعا لا اعرف است یعنی به مقداری که دیگر به تمام معنا صدق می کند که مالکی را سراغ... این ظاهرا بعد از فحص است. به نظر من بعد از فحص است. تمسک به این حدیث که فحص لازم نیست و تعریف لازم نیست، لا اقل روشن نیست دیگر. لا اعرف لها ربا، من به ذهنم می آید که مثلا سوالی کرده، این طوری است دیگر قاعدتا.

یا لا اقل بگوئیم قضیه خارجیّه است نمی توانیم به اطلاقش تمسک بکنیم. یک قضیه خارجیّه لا اعرف لها ربا، را همین جوری ابتدائا گفته، دو روز سوال کرده، پنج روز سوال کرده، شش ماه سوال کرده، روشن نیست به هر حال اطلاقی که بخواهیم به آن تمسک بکنیم ندارد. مهمله بمحمد جعفر رزاز، عرض کردم در این کتاب مصباح الفقاهه، احتمالا شاید مقرر کتاب از خود مرحوم آقای خویی مرحوم استاد یا بعد از درس یا در درس شنیده؛ چون این ارزیابی های حدیث در این کتاب در هاشم آمده که عادتا کار مقرر است دیگر عادتا. حالا نمی دانیم واقعا کار مقرر است یا نه؟

به هر حال این مبنای سابق مرحوم آقای خویی بود که محمد جعفر رزاز که کلینی از او نقل می کند. این روایت را کلینی از این محمد بن جعفر رزاز نقل می کند. ایشان مهمل نوشتند لکن بعدها برگشتند و بنایشان به وثاقت ایشان، بلکه عرض کردم محمد بن جعفر

س: عدم تفصیل در جواب ناظر به اطلاق نمی تواند باشد؟

ج: نمی شود، نمی شود. یعنی لا اعرف ممکن است درجات مختلف داشته باشد. دو روز سوال کرد، ممکن است یک ماه، ده ماه سوال کردند. کاملا ناامید هستند. یعنی عدم معرفت به معنای تام، لا اعرف تمام.

س: می دانم در جواب که تفصیل نیامده

ج: می دانم از این خود چون این قید هم در سوال آمده، بعید است بتوانیم تقیید بزنیم.

علی ای حال به هر حال اطلاقی که بگوئیم امام تصدق بقلتها باشد روشن نیست.

علی ای حال بعدها مرحوم استاد برگشتند در معجم بنایشان به وثاقت ایشان شد. حالا مضافا که در کتاب کامل الزیارات هم هست. به تعبیر ایشان در کتاب تفسیر هم هست. در تفسیر علی بن ابراهیم، محمد بن جعفر رزاز هم در تفسیر است.

راجع به کتاب تفسیر توضیح دادیم. علی بن ابراهیم از محمد بن جعفر رزاز نقل نمی کند. اشتباه شده است.

به هر حال این کتاب تفسیر را چون کرارا عرض کردیم مال علی بن ابراهیم نیست قطعا. این روایاتی که توش از محمد بن جعفر رزاز آن مولف واقعی این کتاب نقل کرده است. و آن علی بن ابراهیم نیست. بلکه عرض کردیم کرارا آن مولف واقعی کتاب اصلا علی بن ابراهیم را درک نکرده است. اصلا و لذا به واسطه شخصی به نام ابو الفضل عباس بن محمد که از سادات موسوی بوده، در قم هم عنوانی داشته، از سادات محترم بوده، در حدیث خیلی شأن ندارد ابو الفضل. تا آنجایی که من پیدا کردم فقط در مرحوم صدوق چند تا روایت از ایشان نقل می‌کند. خصال و امالی و امالی به نظرم بیشتر. امالی و آنجاها نقل می‌کند از این عباس بن محمد، سید موسوی بوده است. و این کتاب مولف کتاب کل تفسیر علی بن ابراهیم حالا این جزئش است، همه‌اش است نمی‌دانیم، از توسط همین عباس بن محمد نقل کرده است. و اصولا طبقه علی بن ابراهیم آن طبقه‌ای نیست که بخواهد از محمد بن جعفر رزاز نقل بکند.

به هر حال اما کامل الزیارات چرا، کامل الزیارات از ایشان نقل کرده، این درست است. و کلینی هم از ایشان نقل کرده است. و آقای خوبی عرض کردم بعدها برگشتند و ایشان را توثیق، بلکه از عبارت مرحوم ابو غالب زراری که شیخ الشیعه فی زمانه است، در آن رساله‌ای که دارد، اصلا ایشان جزو مشایخ شیعه است.

س: از این کتاب چرا برگشته آقای خوبی؟

ج: از کدام کتاب؟

س: از همین تفسیر

ج: از خود ایشان سوال کنید. از من...

س: نه می‌خواهم بگویم اگر واقعا از کامل الزیارات این مقدار دقت کرده و این کتاب مال علی بن ابراهیم نیست، یعنی آقای خوبی این

مقدار التفات نداشته؟

ج: چه عرض کنم، حالا فعلا این جور نوشتند دیگر، چه عرض کنم

س: استاد شما بوده دیگر

ج: استاد من بوده من چه گناهی دارم؟ به من چه؟

س: ۲۷:۳۳

ج: ایشان تا آخر برنگشتند، از یکی برگشتند. آن هم یک ورقه‌ای چاپ شده ۱۴۰۸ یا ۹ دارم ورقه را. نمی‌دانم حالا مال ایشان است مال ایشان نیست؛ چون ورقه خط ایشان که نیست، چاپی است. امضای ایشان هم پایش نیست. که فرمودند ما کتاب را مراجعه کردیم ضعاف و مجاهیل و وضاعین و کذابین و از این جور چیزها زیاد است، و لذا مراد استادان ایشان است، مشایخ ایشان است. تا ما هم که بودیم من حدود سالهای ۴۰۰ درس ایشان رفتیم، بعد از آن دیگر، یعنی ۱۳۹۹ آخرین بار، سال ۱۴۰۰ که به اصطلاح اول قرن هجری بود قرن پانزده بود، ما دیگر از نجف رفتیم برای مکه و که بعدش هم آمدیم ایران.

علی ای حال بعد از ما به هشت سال نه سال ایشان نوشتند، آن هم من نبودم آن وقت در نجف.

علی ای حال این که ایشان نوشتند مهملة بمحمد بن جعفر رزاز، خود ایشان برگشتند و درست هم هست. ایشان اصلا، ظاهرا اشتباهی شده است. ایشان خواهرزاده محمد بن الحسین ابی الخطاب هستند. محمد بن حسین ابی الخطاب که از اجلاء طایفه است، فوق العاده ایشان جلیل القدر است. ایشان خواهرزاده ایشان است، از دایی اش هم زیاد نقل می‌کند. و کلینی هم احتمال قوی می‌دهم در کوفه بوده است؛ چون من عرض کردم کرارا اگر چون کلینی واضح است اصلا کلمه کلینی اصلا معلوم نیست کلین است، کلین است، کلین است، پنج شش جور است. گلین است، گلین است، چند جور ضبط شده و اختلاف شدیدی هست. حالا ما همین مشهور را می‌خوانیم. بعد از اختلاف ضبط کلمه خود این ده کجا هست؟ در تهران است، فشافویه است، کجاست؟ این علی آباد نزدیک قم است؟ چون یک قبری هم به اسم پدر ایشان یک قبری است در همین علی آباد که در راه تهران است، قبل از راه تهران، قبر شیخ یعقوب کلینی. قبری است آنجا گذاشتند به اسم پدر ایشان.

اینجاست؟ کجاست؟ خود آن هم باز محل کلام است که اصل آن دهی که ایشان مال آنجاست.

به هر حال ایشان ظاهرا از اطراف تهران است، ری است دیگر ایشان. اما مشایخ بزرگ ایشان قم هستند. عده‌ای از مشایخ کوفه و عراق را هم ایشان درک کردند که اشهر آن مشایخ یکی ابن عقده در کوفه است، یکی همین محمد بن جعفر رزاز است. فکر می‌کنم این را هم در کوفه درک کرده باشد عراق. و به اصطلاح از اینها بیشتر البته از خود این محمد بن جعفر رزاز خیلی دارد حدیث. لکن باز فکر می‌کنم بیشتر، دقیق نمی‌دانم باید به آمار نگاه کنم، از حمید بن زیاد است، ایشان هم از مشایخ کوفه ایشان است. از احمد بن محمد عاصمی است از مشایخ بغداد است ایشان. ایشان عده‌ای از مشایخ عراق به طور کلی ما بین بغداد و کوفه را ایشان رفتند و حالا کی این سفر بوده را ما الان نمی‌دانیم، درک کردند از ایشان نقل می‌کنند. ظاهرا محمد بن جعفر رزاز از مشایخ کوفه ایشان است. از بزرگان اصحاب است. همین طور

.....
که مرحوم ابو غالب زراری می گوید من مشایخ شیعه. و اضعف الی ذلک کله، عرض کردم در کتاب وقوف صاحب وسائل این حدیث را آورده از سه مصدر؛ کافی و تهذیب و فقیه. یعنی هر سه بزرگوار حدیث را نقل کردند. مرحوم تهذیب از شیخ کلینی گرفته است. و طریق شیخ صدوق هم صحیح است. حالا غیر از این که این طریق کلینی محمد بن جعفر...

و به یک مناسبتی توضیح دادیم که به مرحوم محمد بن عیسی بن عبید یقطینی، که از نوه های یقطین است، که ما روایات نسبتاً معتنا بهی داریم که توقیعات امام هادی سلام الله علیه است. در شرح کتب ایشان هم توقیعات آمده، هم مسائل. ظاهراً ایشان هم توقیعات و هم مسائل حضرت هادی (ع) را جمع کرده اند. و این روایت از آن است. این ظاهراً از مسائلی است؛ چون جواب، نوشتنی نیست. سند هم همین جور است که مرحوم کلینی از محمد بن جعفر رزازی از آن محمد بن عیسی از این ابن راشد نقل می کند. لذا حدیث به نظر ما صحیح است. بلکه خیلی مزیت دارد، از امام متأخر است، از حضرت هادی سلام الله علیه است. و حضرت فرمودند که بله، تصدق بده، لکن حدیث را حمل بکنیم بر اینکه اطلاق داشته باشد، خیلی روشن نیست.

س: ۴۹: ۳۷

ج: اگر بعید است عرض کردم به تصدق بقلتها ربا یعنی نه ربی دارد. بعدش هم اگر ارض عراق باشد، اصلاً ارض عراقی لا تباع و لا تشتري.

وقف باید به این معنا یعنی باید این جور معنا بکنیم و الا زمین عراق، یعنی آن حق امتیاز؛ چون آنها مثلاً می گفتند این تکه زمین را ما گرفتیم پنج سال به این قدر.

مثلاً کسی گرفته بوده زمین را تا مادام العمر و تا آخر بعد نوه ها، اینها، اینها این زمین رویش کار بکنند، سالانه مثلاً یک دهمش را بدهند به خیرات، مثلاً به زوار امام حسین (ع) من باب مثال. باید این طور فرض بکنیم. این تصدق بقلتها هم باید این طور باشد.

و اما اگر مراد زمین ارض خراج باشد و به این ارض خراج اصلاً قابل وقف نیست. این دیگر باز مشکل پیدا می کند. مگر بگوییم جای دیگر بوده، عراق نبوده. اصلاً بگوییم در عراق نبوده این مسئله.

از جمله روایات که آقای خویی ایشان فرمودند نقل کردند، روایتی است که در وسائل آورده و به دو سند است. خلاصه اش این است که یک شخصی می گوید من یک غلامی داشتم، این انگور را به او دادم گفتم برو آبش را بگیر یا خودش را بفروش، یک آب انگور... این

حرف من را گوش نکرده، رفته تبدیل به شراب کرده، گفته انگور و آب انگور را خیلی گران نمی خرنند، تبدیل به شرابش کرده فروخته که گران بفروشد. من چه کار بکنم؟

فانطلق الغلام فآثر خمرا ثم باعه، قال لا يصلح ثمنه؛ البته این روایت این متنی که ایشان آوردند، این توش یک مقداری توضیح دارد، اما متن دیگری که این وسط را ندارد. ایشان نوشتند حسنة بآبراهيم يعني ابراهيم بن هاشم، بعدها برگشتند گفتند صحیحة.

در جواب دارد که بعد می گوید که خب چه کار بکنم؟ امام (ع) می فرماید ان افضل خصال هذه التي باعها الغلام ان يتصدق بثمره؛ می گوید حالا من پولش را چه کار کنم؟ حالا به هر حال، چون فتوای اصحاب هم این است که بیع باطل است. پول بر می گردد به صاحب پول، نهایتش این است که آیا خمر حق اختصاص داشته باشد برگردد به مالکش یا باید تلف بشود، آن بحث دیگری است.

ان افضل خصال

س: چرا صدقه می دهد؟

ج: چون پول ملکش نیست.

س: نه مالکش معلوم نبوده هان؟

ج: هان، این مالکش معلوم نبوده و فحص نکرده است. دقت کردید؟ مرحوم آقای خویی به این عنوان

س: چرا حضرت تفصیل نداده؟

ج: به چه تفصیل می دادند؟

س: تفصیل می داد اگر صاحبش معلوم است معلوم نیست

ج: اولاً غلام که بفروشد این که بخواهد برود بگوید چه کسی از این خریده خودش مشکل است. بعدش هم من فکر می کنم چون

شراب بوده، شاید خیلی هایشان حاضر نبودند بگویند ما شراب را خریدیم. یعنی پیدا نمی شده، فحص هم بخواهد بکند پیدا نمی شده.

چون این رفته به عنوان انگور و اثیر، احتمال دارد مثلاً به یک افراد فاسق و فاجری که هیچ لاابالی هستند، می گویند جهنم حالا ما بر فرض

هم آن پول را دادیم می خواهد باشد یا نباشد.

.....
علی ای حال یک روایتی این متن هست، یک متن دیگری این روایت دارد که البته محمد بن مسلم نیست، کس دیگری است. ان احب اشياء الی، الی توش دارد. در این متن اولی الی ندارد. ان افضل خصال هذه بهترین چیز برای این، الی باعها الغلام، ببینید، من فکر می کنم باید شاید توش نکته ای باشد. و الا آدم وقتی شراب را فروخت مالک ثمن نمی شود. این باعها الغلام چه نکته ای دارد؟ این احتمال می دهم یک نکته ای است که مثلا پیدا نمی شود. چون غلام بوده به افرادی فروخته آنها هم نمی آیند مراجعه بکنند، شما فحص هم بخواهی بکنی چیزی پیدا نمی شود.

س: چرا مالک نمی شود؟

ج: روایت داریم خب

س: عرفا این معامله درست است دیگر. شرع مقدس الغاء کرده طرف هم راضی است. چرا مالک نشود؟

ج: رضایت کافی نیست

س: همین پس چه

ج: این پول را به ازاء داده، رضایت نداده

س: خب به ازاء داده، باشد، الان هم می گوید صدقه بده

ج: صدقه بده به عنوان مجهول المالک

س: اباحه تصدق در نمی آید؟

ج: نه در نمی آید

س: خب ملکیت را شاید الغاء کرده

ج: لذا هم احتمال دارد که این تصدق اصلا تصدق شرعی باشد. لذا این بحث پیش می آید که اصولا این مجهول المالک به امام (ع) بر

می گردد، امام (ع) تصمیم می گیرد یا با حاکم شرع.

س: اینها از کجا؟ این دلیل ندارد، آیه روایت نداریم که به امام (ع) برگردد یا به ولی فقیه برگردد

ج: عجب روزگاری است، وقتی ملک من نیست، خب معلوم است به کی برمی گردد.

س: نه از کجا آخر ما آیه و روایت ... ما نسبت به لقطه دلیل داریم اما نسبت به

ج: شما می گوئید من می دانم ملک من نیست، تعجب است از شما

س: خیلی عالی، چرا به فقیه برسد؟

ج: پس به کی برسد؟

س: برسد به عادل

ج: نه به عادل چیست، اگر فقیه نباشد، خیلی خب برگردد به بیت المال دیگر، به جامعه برگردد. می داند ملک من نیست

س: آیه روایت نداریم آخر

ج: عجب روزگاری است

س: باید دلیل داشته باشیم

ج: ببینید عزیز من این الان ملک توست؟ می گوید نه ملک من نیست. خیلی خب. مالکش را هم که نمی شناسم، یا این مالک مراجعه

نمی کند، التي باعها الغلام، به تعبیر روایت. از آن طرف هم پیغمبر (ص) فرمود ان الذی حرم شربها حرم ثمنها؛ روایت است که خب. ما

که پیش ما مسلم است که شارع مالیت خمر را الغاء کرده. بله مالیت خمر را پیش اهل کتاب ابقاء کرده. در درس اول ظاهرا تذکر دادیم مثلا

ابو حنیفه می گوید شما

س: ما این را قبول نداریم نه

ج: چرا؟

س: همین مالیتش را ابقاء کرده به عرض کنم خدمت شما اهل ذمه این را هم مرددیم واقعا این مقدار دلیلش شفاف نیست.

ج: خب دلیل این است که خرید و فروش بکنند بخورند خودشان. نه به مسلمان ها برای خودشان. اجازه داده شرب خمر که الانش هم

در جمهوری اسلامی می خورند خب. کفار که اهل کتاب...

بله مثلاً در زمان پیغمبر (ص) و بعدها اهل کتاب یا اهل ذمه زنهای موی سرشان باز بود، حالا می‌بندند، چارقد می‌پوشند، یک روسری می‌گذارند. حالا چارقد قدیمی روسری شکل، یک چیزی مثلاً می‌گذارند روی سرشان.

علی ای حال کیف ما کان اما مسئله خمر در آن وقت هم بود دیگر. لذا ابو حنیفه گفته اگر شما مسلمانی خمر داشتی بده به کافر بفروشد، او بفروشد درست است پولش را به تو می‌دهد. پیش فقهای اسلام کلاً به استثنای ابو حنیفه و ما، شیعه این کار هم درست نیست. شما نمی‌توانید پول خمر را هم بگیرید ولو از ذمی. بله، یک بحث دیگری بود اگر مدیون باشد بابت دینش اشکال ندارد. چرا؟ این فرع هم عرض کردم اصل این فرع، آن فرع مال کوفه بود، این فرع مال مدینه است، مال مالک. می‌گوید چون پیغمبر اکرم (ص) به اصطلاح جزیه از اهل کتاب می‌گرفت، ممکن بود پول‌هایش فروش خمر باشد. یعنی چون جزیه در ذمه‌شان بوده. حالا اگر ایشان تعدی کرده، این اسمش حالا اسمش غیاث است چیست، حالا غیر از جزیه، اگر مدیون باشد، مسیحی مدیون به شما باشد، به ده هزار و آن شراب بفروشد ده هزار تومان را به شما به عنوان دین بدهد. می‌گوید این اشکال ندارد. اما اگر شما الان ده هزار درهم شراب را جلوی شما فروخت ده هزار درهم گرفت، شما یک پتو به او می‌دهید، ده هزار درهم می‌گیرید، می‌گوید این نمی‌شود. چون آن که از پیغمبر (ص) نقل شده فقط در ذمه است. در غیر ذمه نمی‌شود.

اینها دیگر توضیحاتش سابقاً در همین بحث مکاسب دادیم. البته خیلی وقت است شاید چهار پنج سال قبل.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین